

معرفی رمانک «رؤیای مردان ایرانی»

داستان باستان



فردوسی

اجازه دهید در آغاز از این قول قدیمی و معروف استفاده کنم که «اگر آب دستان است، زمین بگذارد» و داستان بلند یا رمانک (novella) «رؤیای مردان ایرانی» را بخوانید، یا به فرمایش جناب فردوسی «که گر سر به گل داری اکنون مشوی»^[۱] و از خواندن این داستان درخشان، لطیف، شاعرانه و-در عین حال-غمگین واندوه بار لذت ببرید. البته لذتی هم دوش و هم عنان با رنج، رنجی که اغلب شخصیت های داستان -مشابه بسیاری از مردمان اقلیم خاک گرفته و خونین خاورمیانه- با آن دست و پنجه نرم می کنند و بار آن را بُرد بارانه به دوش می کشند. در ادامه، تلاش می کنم تا ضمن مرور داستان، البته بدون لودادن آن، به چند نکته پیرامون کتاب و ترجمه مثل همیشه هنرمندانه مترجم آن بپردازم.

گشایش داستان فوق العاده هوشمندانه و غافل گیرکننده است. داستان را یک راوی اول شخص می آغازد؛ مردی جوان که در انگلستان زندگی می کند، دانش آموخته رشته روان شناسی است و همیشه رؤیای تاسیس یک کلینیک روان درمانی را داشته است، اما مشکلات مالی -که پس از طلاق والدینش در نوزده سالگی او و پس از بیست سال زندگی مشترک بیشتر نیز شده است- مانع تحقق این رؤیا بوده است، تااینکه او در یک مسابقه بخت آزمایی برنده شده و صاحب پول کلانی می شود. او بلافاصله کلینیک را برپا می کند و یکی از نخستین مراجعانی که در آنجا پذیرش می شود دختر جوانی است به نام «اوفلیا»، دختری که افسردگی شدید دارد و اصلانی تواند حرف بزند. پس از پذیرش اوفلیا، راوی چنین می گوید: «هرازگهی که به کتابخانه می رفتم، آن دختر را می دیدم که مشتاقانه مطالعه می کند. اغلب آثار رمان نویس های بزرگ دنیا را می خواند. [...] در پایان آن سال، برای سرگرم کردن بیماران، مسابقه نویسندگی راه انداختیم و قرار شد به قشنگ ترین داستان جایزه بدهیم. روز بعد، اوفلیا به اتاقم آمد و با زبان اشاره و اظطریق نوشتن به من فهماند که قصد دارد کتابی بنویسد، اما دوست ندارد در مسابقه شرکت کند. هیچ مخالفتی نکردم. [...] شش ماه بعد، اوفلیا پیشم آمد و گفت کنایش را تمام کرده است.» (صص ۲۲-۲۳) و در ادامه راوی چنین می آورد: «کتابی که در دستان است همان کتاب اوفلیاست.»

پس از این آماده سازی با همان تمهید مقدمه ای که یادآور گشایش های پورخس، داستان نویس بزرگ ارژانتینی، در بسیاری از داستان های کوتاه اوست، ما خوانندگان با داستان «رؤیای مردان ایرانی» روبه رو می شویم، داستانی در سه بخش، با گسترده گی عجیب جغرافیایی و تاریخی. جمله نخست بخش اول چنین است: «بعد ازظهری خوش در بهار ۱۶۹۲ [میلادی] بود، احمد خانی [متولد ۱۶۵۰ و متوفی به ۱۷۰۷، حماسه سرای بزرگ گرد و سراینده یکی از معروف ترین منظومه های عاشقانه کردی، «مَم و زین»] روی سکویی کوچک در حیاط خانه اش [در شهر «ایزید»، واقع در امپراتوری عثمانی آن روزگار] نشسته بود.» همان طوره می بینیم، این داستان از ۳۳۳ سال پیش آغاز شده، و در خلال داستان متوجه می شویم که تا همین سال های اخیر (سال سقوط صدام و پس از آن) ادامه می یابد. همچنین، مکان هایی که اتفاقات داستان در آن هارخ می دهد گستره جغرافیایی وسیعی را دربرمی گیرد، از ترکیه و عراق امروزی گرفته تا بوسنی وهرزگوین و شهر ونیز ایتالیا و مشهد و سبزوار خودمان. ناگفته نماند که این شهرها و مناطق جاهایی هستند که بی جویان و دنبال کنندگان یک دست نوشته ارزشمند و قدیمی، که محور اصلی داستان نیز هست، و، در مواردی، صاحبان آن در آن ها حضور دارند، نفس می کشند یا جان می دهند، همه و همه به خاطر آن گنجینه فرهنگی و زبانی بارزش که در ص ۱۳۵ متوجه می شویم «به خط فارسی باستان است و آبی رنگ.»

بگذریم و برویم به سراغ لحن نویسنده و راوی هنگام تعریف کردن این داستان پرماجرا، هیجان انگیز، تلخ، و البته امیدبخش، و، به عبارت دیگر، «چگونگی روایت داستان». همان طوکره که در آغاز این جستار عرض کردم، داستان «رؤیای مردان ایرانی» داستانی است شاعرانه، بدین معناکه بخش هایی از آن، چه ازجنبه محتوایی و اتفاقاتی که در خلال داستان رخ می دهد (مانند پایان بندی عجیب و سوررئالیستی داستان) و تصویرسازی های پیرامون آن ها، و چه از جنبه فرمی و مباحث چون واژهگزینی، دخالت عمدی در نحو جملات، آشنایی زدایی و استفاده از صنعت های ادبی مانند تلمیح و ایهام، از هر دو جنبه، به «شعر» پهلو می زند. (البته، در این میان، نباید از تلاش های مترجم شعرشناس و شعردوست کتاب که سابقه ترجمه شعر از کردی به فارسی و برعکس را فراوان در کارنامه خود دارد غافل شویم.) اجازه دهید این جستار را به نمونه هایی که رنگ و بوی شاعرانه اثر را بیشتر نمایان می سازند به پایان برسانم؛

«کشته شدن مردی که گل های کوهی را رام می کرد»؛ استفاده از مصدر «رام کردن»، که برای حیوانات و حتی به کار می رود، درمورد گل های کوهی آشنایی زدایی دارد؛ «کشینی که به خاک سپاری پدرم آمد پسری جوان با موهای لخت قهوه ای رنگ بود و چهره معصومی داشت، چهره اش مثل کودگانی بود که تازه دو چرخه سواری یاد گرفته اند.» که تشبیهی است غریب و دیرپاب؛ «رستاخیز اسماعیلوف» که مسلمانانی است بونستیایی؛ غروب یک روز، اسماعیلوف مانند خدایان یونان باستان از مرگ برمی خیزد [...] و از میان علف های نمناک بهاری دشت ساراپوو می گذرد، نمی دانم خود اسماعیلوف بود یا روحش که وارد روستا می شود و فریاد می زند: مردم! من غریبم، بر زخم هایم مرهم بگذار! اما! هیچ کس در را به روی آن بونستیایی اصیل نمی کشاید. [...] او سپس] از همان راه آمده به دره باگشت و در جای پیشینش دراز کشید و مانند مردی حرمت شکسته مرگش را پذیرفت و به حقارت جهان اقرار کرد.» که تلمیخی است به رستاخیز مسیح^[۲] در انجیل یوحنا. درضمن، آن جمله پایانی ناظر بر اقرارکردن به حقارت جهان هم تکان دهنده آن، هم نشان دهنده واژهگزینی دقیق مترجم در باهم نشاندن دو واژه «قاف» دار درکنار هم؛ «سریازها دست ها و چشم های آن هارامی بندند و در میدان مرکزی شهر، جلو مجسمه یک شاعر، تیربارانشان می کنند.» که تصویری است ترسناک از روزهای پس از یکی از کودتاهای پرشمار عراق در دهه ۶۰ میلادی؛ و بالاخره «در جوی های آن بخش از شهر، به جای آب، فقر جاری بود.» و السلام!

[۱] مصراع نخست بیت ۵۹ داستان کی کاووس در نسخه مسکو؛ بزرگان ایران زمین. برای بیرون راندن اندیشه حمله به مازندران از ذهن پادشاه ایران، به جناب زال نامه می نویسند و از اومی خواهند که بی درنگ و پاکنگذاشتن هر کار و واجب دیگری، از جمله شستن سری که آغشته به گل سرشور (معادل همین شامپوهای امروزی)، است، به پایتخت بیاید و یاری رسان غقلاقی قوم باشد.

«رؤیای مردان ایرانی»، نوشته ماردین ابراهیم، ترجمه میروان حلبچه، نشر چشمه، ۱۴۰۳، ۱۵۴ صفحه، ۱۶۰ هزار تومان.

شهریار



فرهنگ و ادبیات

گفتار مصطفی ملکیان در نشست اخیر «جمعه های پردیس کتاب» که به کتاب «در باب تسلی خاطر» اختصاص داشت

از رنجی که می بریم

علی باقریان



پنجاه و هشتمین برنامه «جمعه های پردیس کتاب» که دیروز، ۱۴ دی ماه، برگزار شد به نقد و بررسی کتاب «در باب تسلی خاطر؛ آرمش یافتن در عصر ظلمت»، اختصاص داشت. اثری از مایکل ایگناتیف، سیاست مدار کانادایی که چندین اثر خواندنی نیز پدید آورده است. از کتاب اخیر چندین برگردان فارسی در دست داریم، اما موضوع نشست «پردیس کتاب» ترجمه شیما شریعت (نشر «بایگانی») بود. چنان که در پشت جلد برگردان اخیر آمده است، «این کتاب مجموعه ای است از تعدادی چهره نگاره، به ترتیب وقایع تاریخی، از اشخاصی که در مصیبت و بلا زیسته اند و با توسل به سنت هایی که به ارث برده اند به دنبال تسلی بوده اند. گرچه همیشه هم موفق نشده اند، با این حال، می شود از کشمکش و تقلایشان یاد گرفت و در آثار و احوالشان امید جست. با کتاب ایوب می آغازیم و با آنا آخمتووا، بریمولوی، آلبو کامو، و اتسلاف هاول و سسیلی ساندرز جمع بندی می کنیم. سؤال این است: در این عصر ظلمت، چه می شود از آنان یاد گرفت و به کار بست؟ جواب آسان است: ما تنها نیستیم، هیچ وقت نبودهایم.» باری، در نشست اخیر که با حضور و سخنرانی مترجم «در باب تسلی خاطر»، همراه بود، مصطفی ملکیان نیز چند دقیقه ای در شرح و نقد این اثر صحبت کرد. آنچه می خوانید گزیده ای از سخنان اوست.



خوشحالم که معرفی کتابی می کنم که یکی از کتاب های بسیار ارزشمندی است که در این سال های اخیر خود من خوانده ام. [...] من، درواقع، کاری که در اینجا می کنم این است که یک نگاه از بالا به کتاب می کنم و مباحث آمده در کتاب را یک نوع نظم و ترتیب برایش قائل می شوم، به تعبیر دیگری، انگار شالواری می گذارم روی کتاب و براساس این شالوون بعضی ویژگی های این کتاب را روشن تر می کنم. [...] نکاتی که قابل ذکرند را من به ترتیبی عرض می کنم خدمتتان و امیدوارم که خود سروران احساس کنند که چرا با این ترتیب عرض می کنم.

● «تسلی یافتن» یک پدیده است و «تسلی دادن» یک پدیده دیگر اولاً، ما دو پدیده داریم که این دو تا پدیده واقعا با هم تفاوت دارند؛ یک پدیده «تسلی» است و یک پدیده «تسلیت» است، به تعبیر زبان عربی؛ به تعبیر زبان فارسی، یک پدیده «تسلی یافتن» است و یک پدیده «تسلی دادن» است. آنی که عرب ها می گویند «تسلی» ما می گوئیم «تسلی یافتن» و آنی که عرب ها می گویند «تسلیت» یعنی «تسلی دادن». این ها دو تا پدیده است. یک وقت من رنج دیده خودم تسلی می یابم، با استفاده از روش هایی، یک وقت هست که دیگری به من تسلی می دهد، باز با استفاده از روش هایی، در قسمت اول، من با تسلی سروکار دارم، یعنی با تسلی یافتن، و در قسمت دوم با تسلیت سروکار دارم، یعنی با تسلی دادن.

من در دو مقاله متفاوت که هر دو هم در مجله «اندیشه پویا» منتشر شده، در یک مقاله درباره تسلیت سخن گفته ام، در یک مقاله درباره تسلی، و آنجا گفته ام که با چه روش هایی می شود تسلیت داد و با چه روش هایی می شود تسلی یافت. این دو تا مقاله، درواقع، تفاوت ظریف و در عین حال عمیق این دو تا پدیده را با هم روشن می کند. آنجا ویژگی هایی، در قالب روش، برای تسلی یافتن بیان شده، و باز ویژگی های دیگری، در قالب روش های دیگری، برای تسلی دادن. آن مطلب را از نش دیگر صرف نظر می کنم. نکته دومی که اینجا باید گفت در باب این کتاب این است که این کتاب، در عین حال که عنوانش هست «در باب تسلی خاطر» [...]، بعضی از مطالبی که ایگناتیف در این کتاب گفته، درواقع، درباره تسلیت است، نه درباره تسلی؛ اشکالی نیست، ولی می خواهم عرض بکنم که گاهی شما می بینید که انگار یک نوع خروج از بحث صورت گرفته و بحث از تسلی تبدیل شده به تسلیت و تسلی دادن، نه تسلی یافتن.

● تسلی مربوط به ساحت احساسات و عواطف است نکته سومی که می خواهم عرض بکنم این است که وقتی که کسی در باب تسلی خاطر و تسلی یافتن سخن می گوید در باب کدام ساحت از ساحت های زندگی سخن می گوید. خب، ما، درواقع، در درون خودمان، یک ساحت باور داریم، یک ساحت احساس و عاطفه داریم، و یک ساحت خواسته، ساحت های درونی ما از این سه تا بیرون نیست. گاهی ما با ساحت معرفتی و عقیدتی خودمان سروکار داریم، گاهی با ساحت احساسی-عاطفی خودمان، و گاهی با ساحت ارادی، یعنی خواسته های خودمان.

تسلی مربوط می شود به ساحت دوم، هیچ وقت نمی شود کسی را در باب باورهایی که دارد تسلی داد و یا از او انتظار داشت خودش در باب باورهایش تسلی بیابد؛ [...] نمی شود به شما بگویم که این باور را که

محبی

انتشارات «مروارید» در روزهای اخیر.

کتاب های متعددی را در حوزه

شعر و شاعری منتشر کرده است.

کتاب هایی که یاروی شاعری مشخص دست گذاشته و از جملات، کلمات و ویژگی های بارز سروده های او سخن می گویند یا برشی هستند از دنیای وسیع شاعرانگی و بین بسسترهای مختلفی از نقد ادبی تا سبک شناسی رفت و آمد می کند. در این مجال، به اختصار، سه نمونه از تازه ترین این عناوین برای شما معرفی شده است.

۱ قطعه نوشته های سیروس شمیسا

«قطعات» با توضیح «شعر و شاعری، نقد ادبی و سبک شناسی» عنوان تازه ترین این آثار است به قلم سیروس شمیسا. این کتاب، چنان که از عنوان آن برمی آید، دربردارنده پاره نوشته های متعددی است از این نویسنده و پژوهشگر برجسته زبان و ادبیات فارسی که در حوزه های شعر و شاعری، نقد ادبی و سبک شناسی قرار می گیرند. اما اگر پرسش این است که «قطعه نویسی» دقیقاً چیست، شما را به توضیحات مندرج در خود اثر ارجاع می دهیم؛ «قطعات» (قطعه نویسی) بیشتر صمیمانه است تا فاضلانه. معمولاً جای ردوایات و تحقیق و برهان نیست که مربوط به جستار و مقاله باشد، بیشتر نظرها های فکری و سلیقه ای نویسنده ای است که عمری را به مطالعه و نوشتن پرداخته، به نکاتی دست یافته و عقاید خاصی پیدا کرده است. اظهار فضل نمی کند، به همه مطالب ریزودرشتی که می تواند مربوط به بحث باشد اشاره ندارد، چندان به این منبع و آن مأخذ ارجاع

نمی دهد، بحث اصلی را به صورت خلاصه و ساده می گوید و رد می شود.» و همه این ها به این منظور است که مخاطب ایده ها و سرخ هایی برای تحقیقات و تفکرات خود پیدا کند.

این کتاب در ۴۹۸ صفحه و به قیمت ۵۵۰ هزار تومان منتشر شده است.

۲ سعدی و شکسپیر در کنار هم

«غزل سعدی و غزلواره شکسپیر» با توضیح «تحلیل و سنجش ادبی» کتاب تازه دیگر انتشارات «مروارید» است که اسماعیل مشفق آن را به نگارش درآورده است. این استاد دانشگاه، در این اثر، هم وجوه شخصیت

داری، به سبب این باور، من می خواهم تسلیتی به تو بدهم، یا خود من بخواهم در باب باوری از باورهای خودم تسلی بیابم. عین این سخن در باب خواسته ها هم صادق است؛ هیچ وقت نمی شود من از ابابت خواسته هام تسلی بیابم یا شما مرا از ابابت خواسته هام تسلی بدهید. تسلی مربوط به ساحت دوم است، یعنی احساسات و عواطف؛ همیشه احساسات و عواطف اند که نیازمند تسلی یافتن اند و نیازمند تسلی دادن اند؛ همیشه این احساسات و عواطف اند که، اگر منفی شده اند، آن وقت، دیگر شخص نیازمند می شود به اینکه تسلی یابد، و دیگران چه بسا مکلف باشند که کمابیش و در حد توان خودشان او را تسلیت بدهند.

● «رنج» همه احساسات و عواطف منفی را دربرمی گیرد

خب، جامع احساسات و عواطف منفی ای که بحث تسلیت را پیش می کشد احساس رنج است؛ رنج است که آن احساس و عاطفه یگانه ای است که هم منفی است و هم همه احساسات و عواطف منفی دیگر را زیر پوشش خودش می گیرد، و وقتی من با رنج سروکار دارم [...] تسلی می یابم یا تسلی می گیرم از ناحیه شما. این است که همیشه تسلی و تسلیت با رنج سروکار دارد. و رنج در اینجا نه فقط یک احساس و عاطفه است، بلکه احساس و عاطفه ای است که همه احساسات و عواطف منفی آدمی را دربرمی گیرد. [...] بله؛ ما از رنج تسلی می یابیم، اما رنج از چه چیزی؟ این رنج از چه چیزی انواع و اقسامی از متعلق های رنج را [...] پدیدار می کند که به نظر من بیشترش را همان فهرستی باید دانست که ایگناتیف در این کتاب به دست داده است. یعنی من، وقتی رنج می برم، همیشه از یک چیز رنج نمی برم، گاهی از ایکس رنج می برم، گاهی از ایگرم رنج می برم، و گاهی از زی رنج می برم، اینکه من از ایکس یا از ایگرم یا از زی رنج ببرم، این، انواع رنج بردن های نیازمند تسلی و نیازمند تسلیت را متفاوت می کند با هم. ایشان در هیچ جا بحث نکرده که من می خواهم این انواع را بشمارم، ولی یک خواننده می تواند در سرتاسر کتاب شماره بکند [...].

● ما در مقام های مختلفی از چیزهای متفاوتی رنج می بریم رنج هایی که ما معمولاً درش نیاز به تسلی داریم بعضی ناظر به گذشته اند، بعضی ناظر به حال اند و بعضی ناظر به آینده. ما همیشه از آنچه در گذشته، گذشته است نیاز به تسلی نداریم، گاهی از آنچه درحال در مقام تحقق فعلی است، در خود آن فرایندی که الآن [در آن] قرار گرفته ای، نیاز به تسلی داریم، و گاهی هم در باب چیزی که در آینده ما زش رنج می بریم نیاز به تسلی داریم. این موارد را باید از هم تفکیک کرد. گفتیم؛ خود ایگناتیف نمی خواهد این ها را یک یک بیان کند، ما مییم که استخراج می کنیم از متن کتاب. او، بنابراین، این [را] هم که رنجی می برم از آنچه بر او من گذشته است، رنجی می برم از آنچه بر من می گذرد

شکوه سعدی و اوج گیری فردوسی

نیم نگاهی به تازه های کتاب در حوزه شعر

و شهرت ادبی این دو شاعر و نویسنده را بررسیده و هم آثار آن دو را از منظر محتوا و انگیزه های سرایش و زیبایی های بلاغی مقایسه و تحلیل کرده است، دو چهره بزرگ حوزه ادبیات، از مغرب زمین و مشرق زمین، که نویسنده معتقد است به مثابه دو خورشید در اقلیم ادبیات جهانی می درخشند؛ «هر دو در عالم غزل سرایی زبازد و مورد توجه اند. شرق و غرب، اگر بخوانند دو چهره بسیار شاخص در حوزه غزل به جهان معرفی کنند، بدون تردید، هر دو این چهره ها برترین نماینده های شرق و غرب اند. از منظر تنوع آثار و وزن ادبی، آثار دیگر آن ها با همدیگر برابر و همسنگ اند، همچنان که 'هملت' و 'اتللو' و 'مکبث' در درخشش



عمر شکر

الآن، و رنجی می برم از آنچه که تصور می کنم که در آینده بر من خواهد گذشت، این سه نوع رنج را، باید از هم تفکیک کرد.

تفکیک دیگری که باز جا داشت که ایگناتیف در این کتاب بهش اشاره بکند، ولی چندان اشاره ای ندارد [...] این است که] ما گاهی از آن رو که عضو نوع انسانیم رنج می بریم، گاهی از آنکه فرد خاصی از افراد انسانیم رنج می بریم؛ یک سلسله رنج ها هست که ناشی از عضویت ماست و یک سلسله رنج ها ناشی از فردیت ماست، به این معناکه هر کدام از ما عضو یک نوعی هستیم که زیست شناسان ازش تعبیر می کنند به نوع «انسان». ما گاهی رنج هایی می بریم که به جهت اینکه انسانیم این رنج [ها] را می بریم. خب، اگر رنجی من ب برم که از آن رو که انسانم این رنج را می برم، معنایش این است که همه انسان های دیگر هم این رنج را می برند. چون این رنج فقط ناشی از عضویت انسان در نوع انسانی است، و بنابراین، اگر من به خاطر انسان بودنم این رنج را می برم، حتماً تو هم به خاطر انسان بودنت این رنج را می بری و حتما شخص ثالث هم به خاطر انسان بودنش این رنج را می برد. این رنج ها فقط ناشی از عضویت اند، فقط ناشی از این اند که ما حیوان خاصی ایم که از نش زیست شناسان تعبیر می کنند به «انسان». اما گاهی هست که نه، رنجی که من می برم به جهت عضویتم در جماعت انسانی و نوع انسانی و نژاد انسانی نیست، بلکه ناشی از این است که من فرد خاصی ام و معنایش این است که رنجی است که من می برم و ایشان نمی برند. ایشان می برند و من می برم، یا تعدادی از ما می بریم و تعدادی از ما نمی بریم. این دیگر ناشی از این نیست که انسانیم، ناشی از این است که فرد خاصیم؛ یعنی ممکن است من به مصیبتی دچار بشوم که شما تا آخر عمرتان به آن مصیبت دچار نشوید، من فقدانی داشته باشم که آن فقدان را شما هرگز نداشته باشید. بنابراین، باید فرق گذاشت بین این ها، معمولاً، امروزه در ادبیات فلسفی و حتی در ادبیات روان شناختی از نوع اول تعبیر می کنند به «رنج های وجودی»؛ یعنی آن رنج ها، به خاطر اینکه ما به هرحال وجود داریم به عنوان انسان، عارض ما می شوند، مثل رنج تنهایی؛ رنج تنهایی عارض هر انسانی می شود، هر انسانی -دیرپا زود- احساس تنهایی بهش دست می دهد، و هرچه تیز یاب تر و تیزبین تر باشد زودتر احساس تنهایی بهش دست می دهد، و این دیگر اختصاص به من و تو ندارد، همه انسان ها، دیرپا زود- احساس تنهایی می کنند و از این تنهایی البته رنج می برند و از این رنج تسلی می جویند. [...] اما یک سلسله رنج ها هم هستند که دیگر رنج های وجودی ما نیستند؛ یعنی این جور نیست که همه ما از آن رو که موجودی خاصی به نام انسانیم آن رنج ها را ببریم، خب، ممکن است شما شکستی را در زندگی تان متحمل بشوید که من متحمل نشده باشم، من فقدانی متحمل شده باشم که شما نشده باشید. خب، اگر ایگناتیف یک کتاب صرفاً فلسفی یا یک کتاب صرفاً روان شناختی می خواست بنویسد، این تفکیکات را باید به وضوح هرچه تمام تر انجام می داد، ولی واقعاً در این مقام نیست، و بنابراین، نباید خرده گرفت بر او که چرا این مطالب را به وضوح هرچه تمام تر بیان نکرده است.

شخصیت ادبی شکسپیر نقش دارند، 'گلستان' و 'بوستان' سعدی نیز به سهم خود به شخصیت ادبی سعدی قوام بیشتری می دهند؛ همان گونه که شکسپیر در حوزه غزل در پهنه اروپایی رقیب و تکرار ناپذیر است، شکوه سعدی نیز دیدگان بسیاری از بزرگان غزل فارسی و بلکه مشرق زمین را به خود خیره ساخته است.

۱ مدح و ذم هایی که نثار فردوسی شده

در سومین عنوان تازه این نشر، ردپای شاعر بزرگ خراسان و اثر ارزشمندش به چشم می خورد، «از ستیز تا ستایش» که مطابق عنوان فرعی- قرار است «فردوسی و شاهنامه» به روایت شاعران ایران از فرخی سیستانی گرفته تا شیعی-دکنکی» را روایت کند، چنان که در نام اثر نیز مشهود است، هم مدح و ثناهایی را که نثار شاعر و شعرش می شده شامل می شود و هم ذم و ناسزا هایی که در این باره گفته اند. علاوه بر این، بررسی و طبقه بندی تاریخی این نکوهش ها و ستایش ها در شش دوره نیز در این اثر انجام گرفته است که از این قرارند: «انکار فردوسی، پایان انکار و آغاز دیدگاه های دوگانه، اوج گیری افسانه ها، آغاز ستایش ها و اوج گیری تضمین ها، اوج گیری افسانه ها، ستایش». کتاب، با اشاره های انتقادی فرخی سیستانی، شاعر پیشگام دوره غزنی، به «شاهنامه» آغاز می شود و با قصیده شیعی دکنکی، شاعر عصر ما، درباره فردوسی به اتمام می رسد. مؤلف این کتاب، نیما ظاهری، آن را به پیشنهاد شیعی دکنکی گردآوری کرده است. این کتاب در ۳۴۴ صفحه و با قیمت ۳۶۰ هزار تومان روانه بازار شده است.